

عالم بالا

در آثار ادبی ملل مختلف، مفهوم جهانی مطلوب و معنوی - که در اینجا به «عالم بالا» تعبیر شده است - به صورتهای گوناگون جلوه گر میشود و در ذهن آدمی دنیای خوشی را می آفریند که ساخته و پرداخته آرزوست، دنیایی که غرق در روشنایی و زیبایی و صفا و محبت و معرفت است و دلها را بسوی خود میکشد.

در معراج که سیر و سفری مقدس بسوی کمال مطلق است مسیر بسوی بالاست است. ارداویرافنامه پهلوی، رساله الفجران ابوالعلائی معری، سیرالعباد الی المعاد سنایی غزنوی و کمدی الهی دانته ایتالیایی نیز هر یک بنحوی، در جهانی برتر از عالم فرودین، پرده از پیش چشم انسان برمی گیرند و حقایقی را به او می نمایند. در همه این عوالم دلها، نظرها، اندیشه ها به جانب عالم بالاست؛ گویی انسان آنچه را در زمین تحقق پذیر نمی بیند در آسمان می جوید یا نمونه دنیای دلخواه خود را در آسمان می سازد تا شاید روزی در زمین بوجدش آورد.

گوته شاعر متفکر آلمانی درین قطعه شعر بسیار کوتاه و معروف که سه بیت و بیست و سه کلمه بیشتر نیست دنیایی زیبایی و عظمت و آسایش را نهفته و گفته است:

در آن بالا و بر فراز همه موجودات آسایش خفته است
بر فراز تمام قله ها کمترین صدایی احساس نمی کنی
پرندگان در جنگل خفته اند
تو هم لحظه ای صبر داشته باش

تو نیز به آسایش خواهی رسید. ۲۰

گویی وی در موقع مرگ پر تونوازشگر همین دنیای نورانی آسایش و ذوق و معرفت را طلبیده که آخرین کلامش «mehr licht» بوده است. در بعضی از زبانهای اروپایی کلمه آسمان گاه مرادف «بهشت» بکار میرود مثلاً در زبان انگلیسی لفظ heaven و در زبان فرانسوی کلمه ciel علاوه بر آسمان گاهی بمعنی بهشت است و این نکته نیز شاید نموداری از اندیشه و توجه مذکور در فوق باشد.

هریک از ما بارها خواننده و شنیده است که وقتی روح بشر از کالبد خاکی او جدا

۱ - Goethe - ۲ نویسنده نامدار و دانشمند جناب آقای سید محمد علی

جمالزاده مرا به این ابیات گوته راهنمایی فرموده اند. ۳ بمعنی «نور بیشتر»

می‌شود به‌دنیایی والا و ابدي پرمیکشد که جاودانی است و در آنجا از مصائب حیات آسوده تواند زیست . نمونه‌ای ازین سخنان جملاتی است که در کتاب ودرینگ‌هایتن ۹ اثر معروف امیلی برونته ۴ از زبان الن‌دین ۳ در بیان احوال درونی او بر بستر مرگ کاترین لینتون ۴ یکی از قهرمانان اصلی داستان، می‌خوانیم؛ وی می‌گوید: دنی‌دانم این حالت و احساس خاص من است یا نه؟ . . . (بر بستر مرگ کسان) آرامشی احساس میکنم که نه زمین و نه جهنم میتواند آن را مختل کند . احساس اطمینان و جمعیت خاطری از دنیای بی‌پایان و روشن بازپسین ، یعنی ابديتی که ارواح مردگان بدان پیوسته‌اند و در آن حیات را حدومرزی نیست و شفقت و رقت عشق بی‌پایان است و سرور و شادمانی به حد کمال خود میرسد، ۵ غرض آنکه این آرزوی جاودان سبب شده که انسان پس از مرگ نیز عالم بالا را به خود نوید میدهد و چشم دلش بدان سو نگران است .

این اندیشه لطیف را در آثار ادبی فارسی به‌صورتی بسیار دلپذیر میتوانیم یافت . شاعر و عارف بزرگ عطار در سیر و سلوکی روحانی و مطلوب ، آرزوی خود را چنین شرح داده است :

دست در دامن جان خواهم زد	پای بر فرق جهان خواهم زد
اسب بر جسم و جهت خواهم تاخت	بانگ بر کون و مکان خواهم زد
وانگه آن دم که میان من و اوست	از همه خلق نهان خواهم زد
چون مرا نام و نشان نیست پدید	دم ز بی‌نام و نشان خواهم زد
هان میرظن که من سوخته دل	آن دم از کام و زبان خواهم زد
تن پلیدست بخوادم انداخت	وان دم پاک به‌جان خواهم زد ۶

حافظ شاعر بلند اندیشه مادر عوالم درونی خود دنیایی لطیف و اثیری را سیر می‌کرده که برای ما بصورت عالم برین تجسمش بخشیده است . در بسیاری از سخنان او این عروج و پرگشایی در عالم بالا مشهودست ؛ گاه می‌گوید :

دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند	گل آدم بسر شدند و به پیمان زدن
ساکنان حرم سرو عفاف ملکوت	با من راه نشین باده مستانه زدند ۷
جایی دیگر خود را طایر گلشن قدس میدانند که در دامگه حادثات جهان گرفتار و در	
فراق از موطن مألوف در آزارست :	

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود
ضمیر صافی و طبع لطیف حافظ ، مانند رخساره بر که ای صاف و روشن که از نسیمی ملایم متأثر میشود ، نواهایی را احساس می‌کرده است که فقط به گوش جان میتوان شنید، مزدهای از سروش ازین قرار و صغیری از کنگره عرش :

- 1 - Wuthering Heights 2 - Emily Brontë (۱۸۱۸-۱۸۴۸)
3 - Ellen Dean 4 - Catherine Linton
5 - Wuthering Heights, (Penguin Books) London
1951, pp. 146-147

۶ - دیوان عطار ، تصحیح سعید نفیسی ، تهران ۱۳۳۵-۱۳۳۶ ص ۸۲

۷ - دیوان حافظ تصحیح محمد قزوینی ص ۱۲۴-۱۲۵

۸ - دیوان حافظ ص ۲۱۶

چکویت که به میخانه دوش مست و خراب
که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین
ترا ز کنگره عرش می زنند صغیر
سخن حافظ و اشاره او به مجذوبیت آدمی به عالمی که جان بشر از آن مایه گرفته سپس
به دنیای خاکی فرود آمده است، یاد آور نکته ای است که حکمای یونان درباره تأثیر شورا نکیز
موسیقی در روح آدمی اظهار کرده اند .

دفیثاغورث و افلاطون می گفته اند که تأثیر موسیقی و نعمات موزون در انسان از آن
جهت است که یادگارهای خوش موزون حرکات آسمان را که در عالم ذر و عالم قبل از تولد
می شنیده و به آن معتاد بوده ایم در روح ما برمی انگیزاند باین معنی که قبل از آنکه روح
ما از خداوند جدا شود نعمات آسمانی می شنیده و به آن مانوس بوده ایم و موسیقی بواسطه
آنکه آن یادگارهای گذشته را بیدار میکند ما را به وجود می آورد و همین عقیده است که در
گفته های عرفا مخصوصاً اشعار آنها دیده میشود از جمله جلال الدین رومی در مجلد چهارم
مثنوی در «سبب هجرت ابراهیم ادهم و ترک ملک خراسان» میگوید :

نالۀ سرنا و تهدید دهل
پس حکیمان گفته اند این لحنها
بانگ گردشهای چرخست اینک خلق
ما همه اجزای آدم بوده ایم
گرچه بر ما ریخت آب و گلشکی
... صوفیان سماع را آرام دل عاشق و غذای جان و دوی دردسالك می شمردند و
معتقدند که ترانه دلنواز رباب و بانگ جانشوزنی سبب جمعیت حال و آرامش روح عارف است
و آواز خوش و ترانه موزون نشانه ایست از عالم ارواح و پیکنی است که از عالم قدس مزده آسمانی
میرساند، ۴؛ بقول شیخ سعدالدین حموی از عرفای قرن هفتم :

دل وقت سماع بوی دلدار برد
این زمزمه مرگبی است هر روح ترا
جان را به سرا پرده اسرار برد
بردارد و خوش به عالم یار برد
آنچه حجة الاسلام غزالی در کتاب کیمیای سعادت راجع به سماع نوشته نیز همین
نکته را حکایت میکند : «بدان که این دتعالی را سریست در آدمی ... سماع آواز خوش آن
گوهر آدمی را بجنباند و در روی چیزی پدید آرد بی آنکه آدمی را در آن اختیاری باشد و سبب
آن مناسبتی است که گوهر دل آدمی را با عالم علوی که عالم ارواح گویند هست و عالم علوی عالم
حسن و جمال است و اصل حسن و جمال تناسب است و هر چه متناسب است نمود گاریست از جمال
آن عالم ، چه هر جمال و حسن و تناسب که درین عالم محسوس است ، همه ثمره جمال و حسن آن
عالم است : پس آواز خوش موزون متناسب هم شبهتی دارد از عجایب آن عالم ، بدان سبب

۱ - دیوان حافظ ص ۲۷

۲ - بحث در آثار و افکار و احوال حافظ ، تألیف دکتر قاسم غنی ، تهران ۱۳۲۲

۳ - همان کتاب ص ۳۹۲

ج ۲ ص ۳۹۰-۳۹۲

آگاهی در دل پیدا آید و حرکت و شوقی پدید آید، که باشد که آدمی خود نداند که آن چیست؟^۱ بنا برین سیر به عالم بالا همیشه جان بشر را شوق و شور بخشیده و هر صاحب دلی بنوعی این آرزو را در دل پرورانده و به عبارتی به ما فهمانده است. جلال الدین محمد مولوی در حسن تأثیر سخن خود به ما این سعادت را نوید میدهد و میگوید:

نردبان آسمانست این کلام هر که زین برمی رود آید به بام
نی به بام چرخ کواخضر بود بل به بامی کز فلک برتر بود

اما اینک باید دید چه موجب آمده است که بشر بارها از دنیای فرودین و آفاقی که دائم با آن سروکار دارد دل برگردد و به جهانی برتر و انفسی دل بسپارد؟ اندیشه و آرزویی که هیچگاه آدمی را ترک نکرده است و دیرزمانی است که در میان ملت‌های مختلف به زبانها و تمثیلهای شیوه‌های گوناگون بیان شده است.

بگمان نویسنده این -طور شاید یکی از موجبات آن باشد که چون انسان دنیای واقعی را با همه زیباییها و دلخوشیهایی که ممکنست داشته باشد کمال مطلوب و محل تجلی آرزوهای خود نمی‌یابد و فکر و روح جوینده او راضی نمی‌شود ناگزیر در طلب دنیایی برتر و بهتر برمی‌آید، جایی که هر چیز میتواند چنان باشد که او آرزو میکند نه آن چنانکه درین «تیره خاکدان» با آن روبروست. این چند بیت از دوست شاعر و آزاده نویسنده، آقای علی باقرزاده (بقا)، ازین نظر یاد کردنی است:

خوش آنان که در عرصه زندگی
چو دریا دلان پاکبازی کنند
به شهبال همت به بالا برند
به اوج فلک شاهبازی کنند
نشینند بر مسند آسمان
نظر زی سرای مجازی کنند
ببینند مشتسی دد و دام را
درین خاکدان ترکتازی کنند
به خون هم آغشته چنگالها
به تاراج هم دست یازی کنند
خوش آنانکه در گیتی عاریت
دل آزرده را دلنوازی کنند
چنان زندگی را به پایان برند
که در حشرگردن فرازی کنند

بدیهی است که زندگی از دشواریها و تلخیها خالی نیست هر قدر ناگواریهای آن افزونتر شود روح آدمی ناراضی تر می‌گردد و آرزوی دنیای مطلوب درو بیشتر قوت می‌گیرد. اما این آرزوی بلند و استعداد کمال جویی انسان حتی اگر باوقوف برزشتیها همراه باشد بیهوده و ناسودمند نیست بلکه از نظر زندگانی فردی و اجتماعی کمال فایده را دارد زیرا کسی که از دنیایی کاملتر و زندگی مطبوعتر هیچ اندیشه و تصویری نداشته باشد کمال مطلوبی ندارد و حیات او خالی از هر نوع شور و شوق و اسیر خاموشی و رکود است؛ برعکس آنکه دلش در گرو عشق عالمی بالاترست فکر تحقق کمال و بهتر زیستن سبب می‌شود زندگانی خود و شادیها و راحتیهای آن را حد اعلا سعادت نداند و در تحقق پذیر کردن آرزوهای شریفش بکوشد.

آنانکه در آثار خود، از هر نوع که باشد، چنین کمال مطلوبی برای آدمی ایجاد کرده و در روح و فکر دیگران اثری ازین گونه بجای نهاده‌اند افراد بشر را از سکون رهانده و بسوی افقی روشن خوانده‌اند، چه سخنانشان حسرت آمیز باشد ازین قبیل:

۱- کیمیای سعادت غزالی، تهران ۱۳۱۹ رکن دوم اصل هشتم، آداب سماع و وجود ص ۴۳۲-۴۳۳

آدمی در عالم خاکی نمی آید بدست
 و چه گفتاری چنین همت انگیز:

بیا تا گل برافشانیم و می درساغر اندازیم

فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد

من و ساقی بهم تازیم و بنیادش برانداریم ۲

سخن سولی پرودم ۳ فرانسوی که می گوید: «شعر تخیلی است که در آن اشتیاق به زندگی بهتر انعکاس می یابد» اینک بهتر مفهوم می شود.

اما مظهر عالی این کمال مطلوب معنوی و به عبارت دیگر بلندترین قله عالم بالا جوار رحمت برتر از حد و مرز خداوند جان و خرد است و کزین برتر اندیشه برنگذرد. عالمی بری از نقص و عیب، در نهایت تمامی و زیبایی که سرمشق و مظهر هر کمال است و راهنمایان بشر غالباً خواسته اند آدمی را از لجه پستیها و زشتیهای که در آن دست و پا میزند برهانند و ازین راه به اوج سعادت و دنیای روشنایی ابدیش برسانند.

هر گاه آدمیان از همه جا آزرده بوده و جهان و جهانیان را نپسندیده اند غالباً به این درگاه بلند آستان روی آورده اند و می آورند و بقول ابوالمعالی نیراهه: «داهل حقایق پشت به دیوار امن آورده اند و روی از این دنیای ناپایدار بگردانیده و دست از لذات و شهوات آن برداشته و تنهایی را بر مخالطت مردمان و عبادت خالق را بر خدمت مخلوق برگزیده که در حضرت عزت سهو و غفلت جایز نیست و جزای نیکی بدی و پاداش عبادت عقوبت صورت نیندند و در احکام آفریدگار از قضیت معدلت گذر نباشد، آنجا غلطی نیست گر اینجا غلطی است، کارهای خلائق بخلاف آن بر انواع مختلف و فنون متفاوت رود اتفاق در آن معتبر نه استحقاق... و هوا بر احوال ایشان غالب و خطا در افعال ایشان ظاهر و نیک و بد و خیر و شر بنزدیک ایشان یکسان». ۴

این قیله گاه متعالی و جاودانی برای بشریت همواره مظهر همه آرزوها و کمالات بوده است و خواهد بود. در روزگاری که تحولات اجتماعی و فکری و موجبات بسیار در قرن اخیر هر چیز مقدس و درخور احترام را از بشریت گرفته و بجای آن هیچ اصل و تسکینه گاه فکری بدو عرضه نکرده و دسرگردانی و بی هدفی خاصی این «نسل گمشده»^۵ را رها کرده است خرم آنان که پرتوی از فروغ عالم بالا جانانشان را روشن و حیانتشان را گلشن دارد.

۱- دیوان حافظ ص ۳۳۲ ۲- دیوان حافظ ص ۲۵۸

۳- Sully Prud, homme (۱۸۳۹-۱۹۰۷) شاعر فرانسوی و برنده

جایزه ادبی نوبل ۱۹۰۱

۴- ترجمه کلیده و دمنه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی تهران ۱۳۴۳، ص ۱۳۲-۱۳۳

۵- lost generation نامی است که برخی از نویسندگان به امریکاییان

روشنفکر جنگ دیده پس از جنگ جهانی اول داده اند.